

## یوسف علیخان

داستان‌هایی کاملاً ایرانی

مجموعه ازدهاگشان گامیست در احیای ادبیات بومی کشورمان. بیان شگفتی‌های زنده‌گی در این مرز و بوم، با زبانی پویا و زنده، زبانی که در خود رشد می‌کند و می‌بالد! و همین مهم توانسته دنیای پر هیاهوی قوم الموت را در برهه‌ای از زمان بیافریند. این مجموعه در چند وجه قابل بررسی‌ست، یکی آن: همان زبان است که بررسی آن در خصوص زبان‌شناسان است و دیگر: ساختار داستانی و قصوی آن.

انسان‌ها، حیوانات، سنگ و خاک و علف به تمامی عناصر زنده این مجموعه هستند، همچنین مذهب، سنت و امامزاده‌ها، همه آنها زنده و پویا هستند تا فرهنگ بومی سرزمینی از میان‌گرد و غبار زمان، چون گوهری درخشان بیرون آید. گوهری که تمامی نویسندگان این مرز و بوم هر کدام به نوعی برای حفظ ثبات ارزش‌های ملی، به آن پرداخته‌اند.

داستان «دیولنگه و کوبه» از لطیف‌ترین داستان‌های این مجموعه است. دخترانی که جهت رفع نیازهای طبیعی خود، بی‌توجه به قانون و سنت به بیراهه می‌زنند و از آنجا که این قوم باید ادامه حیات بدهد، به گاه بیراهه زدن، همیشه قصه‌هایی هست تا بتواند مایه سرگرمی مردم شود، تا دختری محکوم نشود. مردان قصه نیز به بیراهه، دل می‌بندند و مادران و پدران نیز، تا باز زندگی در الموت بچرخد و دیولنگه در این داستان همان قصه

# ازدهاگشان



ادبیات امروز

یوسف علیخانی

## قدابخیر مادر بزرگ من بود

۱۱



### نماز به درین حسین صبح



است، تا باران بیاید و دختران به گاه رنگین‌کمان بروند و قارچ بچینند و این قارچ چیزی نیست جز همان انگور بهشتی! و دیولنگه هم قصه‌ای که سر جماعت را گرم می‌کند، آنها هم می‌دانند که قصه است اما می‌پذیرند همچنان که خواننده می‌پذیرد!

فقط مثل ما می‌شنود که هر از گاهی دخترهای میلک که بعد از رعد و برق به صحرا می‌روند تا قارچ جمع کنند، دیوی از راه می‌رسد و یکی از دخترها را زیر بغل می‌زند و می‌برد به خانه‌اش. خانه‌ای که کسی نمی‌داند کجاست، حتی کوکوه که بالای درخت‌ها کوکو می‌کند. (دیولنگه و کوکبه. ص ۳۶)

داستان «نستره» با وجود اینکه بر همین محور می‌چرخد، نویسنده شکل و ساختار داستانی آن را بدون قصه‌های بومی تثبیت کرده است. ماجرا در این داستان به این قرار است که هر چند مدت نستره گوسفندی را گم می‌کند و برای پیدا کردن گوسفند می‌زند به بیابان؛ در این گم شدن‌های متوالی است که داستان شکل می‌گیرد. عشق در این مجموعه به دور از رنگ و بوی شهری و انحرافات اخلاقی؛ غریزی راه خود را پیش می‌گیرد با وجود اینکه همان سایهٔ باور نداشتن زن به عنوان یک موجود زنده، در آنجا نیز هست اما بسیار لطیف‌تر!

این مجموعه در عین حال زندگی دوره‌ای تاریخی از مردم را نیز به تصویر می‌کشد، تاریخی که احتمالاً بخشی از آن مربوط به اواخر دورهٔ پهلوی بوده است. دوره‌ای که هنوز مردم در حال اسباب‌کشی به زندگی شهری هستند. از برق و تلفن و بخار شور سرامیک خبری نیست!

در داستان «آه دود»:

«این روزها فکر و ذکرش این شده بود که چطور می‌تواند ششصد هزار تومان جور کند و ببرد به دولت بدهد تا تفنگ یادگاری پدرش را که بیست و چند سال قبل، مصادره شده بود، باز پس بگیرد.» (ص ۱۱۱)

و یا در داستان «گورچال»:

«تو چی؟ مرد بشدی؟ زندان به دردت بیامد؟ دزدیدن یک بغل علف میارزید به این همه سال نبردن؟

حسن پا شده بود و بند زرین را باز می‌کرد.

- رفیقانت چی؟ بدیدی اربابت به کار نیامد. ارباب، ارباب او نا بود، نه تو بدبخت!

(ص ۳۷)

یا در داستان «دیولنگه و کوکبه»:

«کمتر دانش آموزی بود مداد شیرنشان یا پاک‌کن خرگوش‌نشان نبرده باشد.»  
(دیولنگه و کوکبه، ص ۳۱)

داستان «قشقال» که اولین داستان این مجموعه است از جهانی بسیار قابل تعمق است: اسم زن داستان سکینه است و اسم سگ داستان سکین، اما این سگ، سگی نیست که خبیث باشد، این سگ، سگ گله است و به اندازه دیگر افراد داستان، در داستان حضور دارد، آنها رابطه تنگاتنگ دارند با هم و همچنین قشقال که بز پیشانی سفید داستان است و مثل انسان‌ها وقتی دردی دارد گریه می‌کند، بی‌آنکه خواننده تعجب کند! این داستان زیبا با تغییر محوری در قسمت آخر، هماهنگ شدن مرگ قشقال و کبل رجب، آسیب دیده است، اگرچه این ترکیب اگر اجرا می‌شد می‌توانست به زیبایی اثر کمک کند، اما اجرا نگردید.

از آنجا که بررسی تک تک داستان‌ها در زمان کوتاه مرور نمی‌گنجد، بررسی دیگر داستان‌ها به عهده دیگر منتقدین می‌ماند!

و در انتها مجموعه داستان اژدهاکشان نه به سیاق ادبیات بورخسی نوشته شده است که بورخس، خود نیز در بطن ادبیات شرق، به خصوص ادبیات ایران رشد و نمو کرده است و نه، به شیوه ادبیات آمریکای لاتین؛ این مجموعه ره‌آورد زحمات نویسنده‌ای است شدیداً ایرانی، «یوسف علیخانی» داستان‌های الموت ایران ... و حسن ختام خود داستان اژدهاکشان را فقط باید خواند و از تصاویر زنده و فضای بومی ایرانی آن لذت برد، آنگاه که در سیزده‌به‌در بالای امامزاده نورها یکی می‌شوند:

«مهم این است که شب هر سیزده‌به‌دری نوری از امامزاده میلک در می‌آید و می‌رود بالا و با نوری که از اژدهاکشان آمده بالا، یکی می‌شود.» (ص ۴۵)

رساله‌های علوم انسانی

#### انتشارات هرمس منتشر کرده است:

\* جین آستین / مارگا نیتا لسکی / هوشنگ رهنما

\* خواهران برونته / فیلیس بنتلی / هوشنگ رهنما

\* اسکار وایلد / ویوین هولند / عبدالله کوثری

هرمس - تهران - ولی عصر - بالاتر از میدان ونک - شماره ۱۳۳۷

تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴